

حتی در مورد انقلاب اسلامی کسانی هستند که تحلیل خاصی از انقلاب دارند، اینها چه چیزی می‌گویند، اینها در واقع انقلاب اسلامی ایران را حلقه‌ای از یک زنجیره در راستای مدرن شدن جامعه ایران می‌بینند. اصلاً امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی را نیروی مثبتی ارزیابی می‌کنند، منتها در چه راستایی است؟ در راستای مدرنیته. در این راستا که باید از یک مرحله باید وارد مرحله جدیدی شویم



همانند آقای نائینی فکر می‌کنند. احساس می‌کنند مثلاً آزادی به مفهوم مدرن و یا برابری و یا دموکراسی را ما در فقه خودمان هم داریم و بنابراین ایشان به سراغ ظرفیت‌هایی می‌روند که به نظر ایشان در فقه ما دارد و می‌توان آنها را با این مفاهیم جدید تطبیق و آشتی داد.

دقیقاً همین جمله اخیر شما مشکل ساز است. یعنی شما می‌گویید که ما شبیه این را در اسلام داریم، پس برویم و تطبیقی برقرار کنیم. اصلاً قرار نیست تطبیقی برقرار کنیم. نائینی دارد الگوی خاص خود را تعریف می‌کند، از قضا این الگو شبیه آن مفاهیم درآمده است.

برخی از بزرگواران که الان به سراغ فقه می‌آیند تا به قول خود فقه را روزآمد کنند و با مسائل روز تطبیق دهند، ممکن است دو نگاه داشته باشند. بعضی مواقع نسبت به مفاهیم با بار معنایی غربی و مدرن خود شناخت دارند و ملتفت هستند که مثلاً آزادی در معنای مدرن و جدید آن با آزادی که ما در سنت فکری خودمان داریم تفاوت معنایی دارد و به قول شما صرفاً اشتراک لفظی است، اما در تلاش هستند به نوعی این مفاهیم را به سنت ما الصاق یا حتی در بعضی موارد حلقه کنند، گاهی هم به تفاوت و تمایز این دو سنت مفهومی آشنا نیستند و معتقدند ما هم همان مفاهیم را در سنت خودمان داریم و صرفاً باید آن‌ها را رد یابی و ظرفیت‌های سنت را شکوفا کنیم. بنده نمی‌خواهم این را به عنوان یک «پروژه» مطرح کنم و با حسن ظن و مثبت‌اندیشی می‌خواهم بگویم که مسئله‌ای هست که اتفاقاً پیش آمده! فرض می‌کنیم که موضوعی است که اتفاقاً پیش آمده است، و آن این است حتی در مورد انقلاب اسلامی کسانی هستند که تحلیل خاصی از انقلاب دارند، اینها چه چیزی می‌گویند، اینها در واقع انقلاب اسلامی ایران را حلقه‌ای از یک زنجیره در راستای مدرن شدن جامعه ایران می‌بینند. اصلاً امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی را نیروی مثبتی ارزیابی می‌کنند، منتها در چه راستایی است؟ در راستای مدرنیته. در این راستا که باید از یک مرحله باید وارد مرحله جدیدی شویم. نقش انقلاب اسلامی ایران در مدرن شدن جامعه ایران چقدر موثر بود؟ مثال ساده بیان کنم. حکومت شاه و جمع بسیار قلیلی در این مملکت که با او هماهنگ هستند و این تغییرات و تحولاتی که او و

که ما را می‌رساند را می‌شناختند. اینها را به خوبی خبر دارند و هیچ اختلافی در بحث‌های نظری ندارند. کسی می‌تواند این را متوجه شود که خود مسلط به ابحاث فقهی باشد. یعنی مجتهد باشد. چنین شخصی وقتی به معرکه نگاه می‌کند می‌فهمد که شیخ فضل... و میرزای نائینی به لحاظ مبانی فرقی نمی‌کنند. هر دو یکی هستند. در جایی بودیم که آقای معممی صحبت می‌کرد ولی خب مجتهد و فقیه نبود. می‌گفت آیتا... سیستمی فتوای راهگشایی دارند که در صورت ضرورت می‌توان فلان کار را انجام داد. ایشان این بحث را در خصوص مسلمانان و شیعیان خارج از کشور مطرح کرده بود. در آن جلسه افراد زیادی بودند و دو نفر به ایشان اعتراض کردند. البته قضا دوستانه بود. یکی بنده بودم و یکی فرد دیگری بود. گفتیم مگر این حرف جدیدی است؟ شما ببینید فقها وقتی فتوا می‌دهند به نحو قضیه حقیقه فتوا می‌دهند، بازگشت قضیه حقیقه به یک قضیه شرطیه است. می‌گویند اگر چنین بود... حکم این است، اگر چنین نبود حکم چیز دیگری است. لذا اگر فرد با بحث‌های اصولی و فقهی درست آشنا باشد متوجه خواهد بود که به لحاظ مبانی کلامی و فقهی هیچ اختلاف جدی میان شیخ فضل... نوری و میرزای نائینی لااقل در بحث مشروطیت وجود ندارد. اما در مصداق چرا. مثلاً فرض کنید آنجایی که نائینی از آزادی دفاع می‌کند او از یک آزادی دفاع می‌کند غیر از آن آزادی‌ای که شیخ فضل... نوری بدان حمله می‌کند. یعنی آزادی در اینجا فقط مشترک لفظی است. البته جای غصه دارد که چرا این آقایان با هم رودررو صحبت نمی‌کردند و این چه سبک و روشی بود که رسالاتی می‌نوشتند. این آقایان رساله‌ای می‌نوشتند و منتشر می‌کرده و آن‌ها هم برای خود رساله‌ای می‌نوشتند و منتشر می‌کرده است و بعد هم می‌گفتند ما مطلب را بیان کردیم. درست است که بیان کردند ولی مطلب نرسید و منتقل نشد. اینها غصه‌هایی است که الان وجود دارد. بنابراین بنده اساساً با این عنوان مخالف هستم که تنبیه‌الامه را در آستانه تجدید بدانیم.

به نظر می‌رسد برخی مشروطه‌پژوهان

است که الفاظ شبیه هم است ولی آنها چیز دیگری می‌گویند و کار دیگری می‌کنند. درست است که کلمه یکی است و هر دو اسم آزادی را بیان می‌کنند ولی این آزادی آن چیزی نیست که ما می‌گوییم و با هم فرق دارد. منظور این است که نمی‌خواهیم جایگاه نائینی را پائین بیاوریم اما باید واقعیت را بدانیم. نباید وارد بازی شویم که دیگران برای ما تعریف کردند. واقعیت این است. وقتی انسان گفت وگویی نائینی و شیخ فضل... را می‌بیند، (البته متأسفانه اینها گفت وگویی رودررو نداشتند و در مکاتبات بوده است)، دقیقاً مشاهده می‌کند که شیخ فضل... نوری مشروطه‌خواه، طرفدار و اصلاً مؤسس این جریان است و جزء اولین کسانی است که این جریان را راه انداخته است اما از یک جایی به بعد می‌بینید این را دزدیدند و بردند. تحلیل او این است که مسیر چیز دیگری است و به هم همین خاطر از یک جایی به بعد متوقف می‌شود و ضد مشروطه قدم برمی‌دارد. دشمنی شیخ فضل... با مشروطه به معنای عشق او به استبداد نیست. این تهمت است که به شیخ فضل... می‌زنند. شیخ فضل... عاشق استبداد نیست، او مخالف این نوع مشروطه است. او می‌گوید اگر قرار است این نوع مشروطه باشد استبداد افضل و استبداد برتر است. چه شیخ فضل الله و چه نائینی دورنمایی داشتند، آینده‌ای را می‌دیدند. بهتر است که اینطور بیان کنم که اینها مسیری را می‌دیدند که مبدا و مسیر و مقصدی دارد. مقصد را نظام سیاسی کامل اسلامی می‌دیدند. در ادامه الگوهایی که در اینجا وجود دارد را بیان خواهم کرد. اینها این مقصد و مقصود را می‌دیدند و بعد سراغ مصادیق می‌آیند. نائینی می‌گوید مشروطه چیز خوبی است و یکی از پله‌هایی است که می‌تواند ما را به آن مقصود برساند. شیخ فضل الله می‌گوید اشتباه شده است و این پلکان و این نردبان به سمت دیگری می‌رود. اختلاف در اینجا است.

یعنی صرفاً اختلاف در مصداق است؟ بله. هر دو مقصد و مقصود را می‌بینند، به لحاظ تئوریک آگاهی دارند، می‌دانند مقدمات موصله بدان چیست، مقدمات محققه را می‌دانند، پلکانی